

## مخمسی در منقبت

### و انتظار فرج امام زمان (عج)

زننده یاد استاد سیدعلینقی امین

به شرع بدعت نهی، همی کنی فتح باب!

\*\*\*

شهی که در کنیت و لقب، چو پیغمبر است  
به نام هم نام او، شجاع چون حیدر است  
عسکری او را پدر، نرجس هم مادر است  
ز نسل پاک حسین، او نهمین گوهر است  
دعوی بی جا چرا؟ «هذا شیء عجاب»

\*\*\*

دیده‌یی ار، در خبر: «کتاب و عهد جدید»  
معنی آن را بفهم! هم از ره صدق و دید  
بس که تو - یا مثل تو - به شرع بدعت نهید  
دین و کتاب خدا «جدید» آید پدید  
به شرع زین رهگذر، رواست این انقلاب

\*\*\*

الا تو ای حجت! ای مهدی صاحب زمان!  
ز پرده‌ی غیب، رخ به دوستان کن عیان  
بده به شرع نبی رونق، و بر شیعه جان  
تیغ دو سر از نیام بکش، که شد وقت آن!  
به جان دشمن بزن ز آتش تیغ التهاب

\*\*\*

عدل حقیقی کن از ظهور خود برقرار  
حکومت عدل خویش کن به جهان استوار  
حق و حقیقت نمای بر همگان آشکار  
بیخ ستم را بکن، بذر عدالت بکار  
داد ستمدیده ده! کاخ ستم کن خراب!

\*\*\*

منتظران را دگر نمانده صبر و قرار  
در انتظار رخت، شیعه‌ی امیدوار  
زنند بر سر، کشند ناله ز دل، چون هزار  
«ابن امین» روز و شب تو را کشد انتظار  
تا به ظهورت ورا بخت برآید ز خواب ■

حافظ: برای زیست‌نامه‌ی علمی سیدعلینقی  
امین نگاه کنید به دایرة المعارف تشیع، ج ۹،  
ص ۶۷، سخنوران نامی معاصر، ج ۷، ص ۱۴۴  
و نگین سخن، ج ۱۲، ص ۵۸۷ و...

\*\*\*

امام ثانی عشر، مهدی دوران بود  
شهی که بر ممکنات، روح و دل و جان بود  
آینه و مظهر صفات یزدان بود  
حجت عصر و زمان، به دین نگهبان بود  
ز چشم اغیار، رخ کرده نهان در حجاب

\*\*\*

به ذات پاکش شده ارض و سما، استوار  
به یمن او فیض حق، شد به خلائق نثار  
روزی خود می‌خورند: پیر، جوان، شیرخوار  
دین محمد به اوست باقی و هم برقرار  
بر درد از روی خویش، به زودی، آن شه نقاب

\*\*\*

صفات واجب همی، ز ذات او آشکار  
ممکن واجب ناست مهدی با اقتدار  
دست توانای اوست، دست خداوندگار  
به دست خواهد گرفت، هم‌چو علی، ذوالفقار  
ریشه‌ی دشمن کند ز بیخ و بن با شتاب

\*\*\*

سوره‌ی «والشمس» بین: آیتی از روی او  
هلال عید آمده: نشان ابروی او  
چون شب یلدا بود: بلند گیسوی او  
بیخشد آب حیات: لبان دلجوی او  
کشد از اعدای دین به زودی آن شه، حساب

\*\*\*

نیمه‌ی شعبان رسید: موسم عیش و صفاست  
نور خدا جلوه‌گر، در همه ارض و سماست  
شور و نشاط دگر به عرش و فرش و فضاست  
مهدی صاحب زمان، حامی دین خداست  
نرجس، او راست مام، عسکری او راست باب

\*\*\*

منکر او را بگو: چند کنی قیل و قال؟  
باز کنی مشت خویش به نزد اهل کمال  
ز فعل زشت و قبیح، نیاوری انفعال  
تا فکنی خویش را ز جهل اندر ضلال

□ به طرف باغ و چمن، به خلوت ماهتاب  
کنار آب روان، به بانگ چنگ و رباب  
به پای سروی بلند، به روزگار شیب  
گرفته اندر کنار، سرو قدی، کامیاب  
شبی اگر دست داد، ز عمر ناید حساب  
\*\*\*

بهار آمد که باز، زمردین شد چمن  
جهان، بهشت من است، ز رحمت ذوالمنن  
باده بده، ساقیا! باده‌ی عهد کهن  
که ره به سوی بهشت، نمی‌برد اهرمن  
بهشتیان را خدای نمی‌نماید عذاب  
\*\*\*

مراسم سمرست طبع، چو توسن سرکشی  
سینه‌ی سوزان من، چو شعله‌ی آتشی  
مرا ز خود بی‌خبر، کرده، غم مهوشی  
ساقی سیمین! بیار، باز می بی‌غشی  
مگر غم از دل مرا، زداید آن آب ناب  
\*\*\*

اگر چه زاهد کند منع من می‌گسار  
فقیه، حدم زند، نه ده، نه صد، بل هزار  
لیک مرا این گنه نباشد از اختیار  
که حدّ به مستان روا نیست گه اضطرار  
بودم اگر هوشیار، رواست حدّ کتاب  
\*\*\*

مستم و در دل مرا، عشق رخ مهوشی ست  
از غم هجران او، به دل مرا آتشی ست  
آتش عشق ای عجب! چه آتش سرکشی ست!  
سوختم از آتش عشق و نه در آن غشی ست  
گواه صدقم: دل کباب و چشم پر آب  
\*\*\*

به پرده گویم سخن چند؟ مرا تاب نیست  
مرا ز هجران یار، به دیدگان خواب نیست  
به گلشن دین چون او، میوه‌ی کمیاب نیست  
کیست که در آرزوش، ز شیخ و از شاب نیست  
کدام دل نیست از آتش هجرش، کباب؟